

جامعه افغانی برابری خواه است

یا تمایز گرا؟

در پیامم به کنفرانس نهضت آینده افغانستان این نهضت را جسور خوانده علاوه کرده بودم که جای یک تحلیل انتروپولوژیک از جامعه، در مسوده اساسنامه، متاسفانه خالیست. درین سطور میخواهم روی این دو ملاحظه کمی توضیح بیشتر بدهم.

برای حرکت آوردن یک کتله در یک مسیر، چه این کتله فیزیکی باشد چه اجتماعی، لازم است تا نیروی محرکه ایرا بکار بست. و نیروی متذکره نسبت به قوه ماندی (force d inertie) یا (Trägheit) کتله مورد نظر باید بزرگتر باشد و الی کتله حرکت نمی کند. پس برای سنجش نیروی محرکه مورد نیاز باید قوه ماندی کتله را شناخت. و شناخت قوه ماندی بدون شناخت خود کتله و وضعی که کتله متذکره مشمول آنست، ناممکن است. این اصل، قانون فزیک جامدات است که در حرکتهای اجتماعی هم کاملاً صدق میکند.

از اینجاست که برای مبارزه سیاسی، شناخت ویژه گیهای انتروپولوژیک اجتماعی Anthropologie sociale جامعه (انسانشناسی و رفتار انسانها در جامعه) اهمیت خود را کسب میکند.

پژوهش انتروپولوژیک روی جامعه هم مانند تحقیق روی هر موجود دیگر با کاوش روی ویژه گیهای خوردترین واحد آن موجود (سلول) آغاز میشود. البته این پژوهش جوانب مختلف دارد اما من میخواهم تنها به یاد آوری ویژه گی یک جهت هییات ذهنی Architecture mentale مسلط در فامیل افغان به مثابه سلول جامعه، که

رابطه مستقیم با مبارزات سیاسی دارد، درین سطور تماس بگیرم. و ان عبارت ار پدیده بزرگ سالاری در جامعه ماست.

همانطوریکه هر سلول ضوابط خود نگهداری را در بطن خود نهفته دارد، خانواده مردمی افغان هم به مجموعه ای از معیار های درونی پابند است که عامل حفظ سلول خانواده گيست. از جمله این پابندیها اصل « احترام، اطاعت و پیروی خورد از کلان» است که اصل پایه ای زنده گی خانوادگی اقشار مردمی کشور را تشکیل میدهد. و عدم مراعات ان توسط یک یا چند عضو خانواده به مفهوم شکستادن قشر محافظوی سلول خانواده گی و متلاشی ساختن آنست. بناً، با این اصل، آگاه یا ناخود آگاه با بسیار احتیاط و حزم و تدبیر برخورد صورت میگیرد. تا سرحدی که کم سن ترهای خانواده اسم اصلی کلانسالان را به زبان نمی آورند و اسم دومی که نماد احترام و تمکین باشد برایشان انتخاب میشود. این اسما دوم به شکل آغا (آقا) بی بی، لالا، آگاگل، شیرآغا..... رواج یافته اند. زیرا پنداشته میشود که بزبان آوردن اسم اصلی فرد کلانسال در برابرش سبک نظریست و این سبک نظری میتواند در خانواده درز ایجاد کند.

تا اینجا هیچ حرف نوی وجود ندارد. اما وقتی پای مبارزه مساوات طلبی در چنین جامعه ای به میان می آید باید به این ساختار ذهنی توجه زیاد مبذول داشت زیرا (قوه ماندی) چنین جوامع خیلی بزرگ است و به حرکت آوردن آن همانطوریکه دوست محترم نایی مینویسد به «یک رستاخیز فرهنگی» ضرورت دارد. ببینیم چرا؟

در خانواده افغان فرد خورد سال (مطیع و احترام کننده) هیچگاه با فرد مسنتر (اطاعت و احترام شونده) دارای عین موقف نیست. بطور مثال یک برادر کلان هیچگاه حاضر نیست برادر کوچکترش را از لحاظ صلاحیت داری در چارچوب خانواده به حیث همردیف خود قبول کند. ولو هر قدر برایش عزیز هم باشد. این تفاوت گرایبی در داشتن موقف، هم در ذهن والدین و هم در ذهن سایر اعضای خانواده حک شده است. می ببینیم که نابرابری از همین جا پا میگیرد و پله به پله بالا رفته به رییس قوم

یا قبیله که عموماً مسن ترین فرد تبار (ریش سفید قوم) است ختم میشود. احترام گذاری و پیروی از تصامیم بزرگان قوم که عاری از هر گونه مبنای حقوقی و قانونی است مطابق به ساختار ذهنی بزرگسالاری نهادینه شده است. (جرگه ریش سفیدان).

متأسفانه مشکل تنها در سطح خانواده ها نی بلکه در سطح مجموع جامعه هم چنین است. زیرا اقوام و ملیتهای بزرگتر, کوچکتر ها را با حق برابر و همپراز خود نمیدانند. پس نتیجه اینکه جامعه ما یک جامعه تمایز طلب یا به اصطلاح انتروپولوژی مدرن **differencialiste** است. و در چنین یک جامعه تا گلو دیفرانسیالیست بلند کردن پرچم برابری خواهی جسارت و بیباکی بیش از حد میخواهد.

اما تعداد زیادی از جوامع وجود دارند که نا برابری خواه نیستند, در سلول های خانوادگی این جوامع روان «برابری» کاملاً مسلط است. طور مثال در **Moujik** خانواده دهقانی روس و در **Jia Ting** خانواده مردمی چین تمام فرزندان اعم از پسر و دختر و خورد و کلان دارای عین موقف اند. یک فرزند خورد سال میتواند و حق دارد نظر پدر و یا یک بزرگ فامیل را رد کند. و در سطح جامعه هم تبار های مختلف در برابری و حقوق مساوی با هم زنده گی میکردند. اگر شعار «برابری تمام خلقها» درین جوامع با اغوش باز پذیرفته شد لا بد بخاطر آن بود که زمینه انتروپولوژیک آن وجود داشت. در حالیکه ما در طول چارده سال نتوانستیم شعار «برابری اقوام, قبایل و ملیت های با هم برادر افغانستان» را بر آنها بقبولانیم. اما باید علاوه کرد که امراض درونی قوای حزب را چنان به تحلیل برده بود که توانایی مقابله با چنین چالش های بزرگ را از دست داده بود. و الی تجربه ویتنام نشان داد که میتوان یک جامعه تمایز طلب را به یک جامعه **universaliste** برابری خواه تبدیل نمود.

www.ayenda.org

